

ولیّ امر و مالکیت اموال عمومی (۱)

○ محمد مؤمن قمی

چکیده

اموال ولی امر به دو دسته تقسیم می شوند ۱- اموالی که مانند خمس به سبب ادله شرعی در اختیار ولی امر قرار گرفته است ۲- اموالی که برای تمامی مسلمین است اما استفاده از آن در جهت مصالح مسلمین به ولی امر سپرده شده است.

نویسنده در این نوشتار در صدد اثبات آن است که اموال گروه اول همانند ملک شخصی ولی امر است و برای اداره امور امت اسلامی، در هر جا که صلاح بداند می تواند مصرف کند. در مقابل، دو نظر دیگر، یعنی اولویت در تصرف و ملکیت اعتباری ولی امر را نسبت به اموال مذکور مطرح و مورد بررسی قرار داده است و در پایان، نظر اولویت در تصرف را ناقص دانسته و نظر مالکیت اعتباری را که ملکیت ولی امر را نسبت به این اموال پذیرفته ولی آن را ملک جایگاه امامت دانسته است با نظر خود همسو دانسته و پذیرفته است.

کلیدواژه‌گان: اموال ولی امر، اموال عمومی، ملکیت شخصی، اولویت در تصرف، ملکیت اعتباری.

اموال متنوعی که در اختیار ولی امر است به دو بخش تقسیم می شود:
الف) اموالی که مالکیت آنها به سبب ادله شرعی در اختیار ولی امر و مقام امامت امت است، مانند انفال و خمس.

ب) اموالی که مالکیت آنها به سبب ادله شرعی برای همه مسلمانان است و ولی امر امین آن اموال تعیین شده و آنها را در موارد مناسب مصرف می کند، مانند زمین هایی که بدون جنگ فتح شده است.

ظاهر ادله در مورد اموالی که ملک ولی امر قرار داد شده، آن است که او همچون دیگر مالکان در اموال خود تصرف می کند؛ اگر چه هدف اصلی از اینکه این اموال ملک او قرار داده شده آن است که او برای تحقق وظایف ولایت الهی خود اموالی در اختیار داشته باشد. در واقع، علت غایی این مالکیت، تحقق اهداف ولایت امر است.

اگر در حکومت های عرفی اموال حکومتی، اموال ملی است و هیچ یک از آنها ملک شخصی رئیس حکومت نیست، بلکه او نیز همانند یک مسئول دولتی فقط در مقابل خدماتی که انجام می دهد حقوق و اجرت دریافت می کند و از طرف مردم، امین اموال عمومی قرار داده می شود تا آنها را حفظ و در موارد قانونی مصرف کند و با انجام معاملات و تجارت های سودمند سبب فزونی اموال گردد، اما شریعت اسلام اقسام گوناگونی از اموال را ملک ولی امر قرار داده است تا آنها را در هر امری که مصلحت بدانند در موارد لازم برای اداره حکومت صرف کند، در عین حال نوع دیگری از اموال وجود دارد که به مردم تعلق دارد و ولی امر از طرف خداوند، امین مردم در آن اموال است.

نمونه اموالی که ملک ولی امر است در حدیث صحیح حفص بن بختری از امام صادق (ع) آمده است:

الانفال مالم یوجف علیه بخیل ولا رکاب او قوم صالحوا او قوم اعطوا

بایدیهم، و کلّ أرض خربة و بطون الأودية فهو لرسول الله (ص) و هو للامام

من بعده یضعه حیث یشاء؛^۱

انفال، اگر سواران و پیادگان بر آن نتاخته باشند [فتح نشده باشد] و یا قومی آن را مصالحه نکرده و یا بدون جنگ آن را تقدیم نکرده باشند، و تمامی زمین های ویران و بیابان ها همگی برای رسول خدا (ص) است و بعد از او برای امام (ع) خواهد بود و در هر کاری که مصلحت بداند از آن استفاده می کند.

این روایت به مقتضای اطلاق اختصاص که از جمله «فهو لرسول الله (ص)» فهمیده می شود و نیز به مقتضای ظهور جمله «یضعه حیث یشاء» به روشنی دلالت می کند که همه انفال مختص به رسول خدا (ص) و امام بعد از ایشان است. «اختصاص مطلق» تعبیر دیگری از «ملک طلق» است و جمله «یضعه حیث یشاء» تأکیدی بر ملکیت مطلق انفال برای ولیّ و اختیار او در تعیین نوع مصرف آن است. این ملکیت مطلق در موضوعات دیگری مانند خمس و صفوالمال نیز وجود دارد.

در مقابل معنای مذکور دو احتمال دیگر در تفسیر اختصاص اموال به ولیّ امر وجود دارد: احتمال اول اینکه این اموال، اموال حکومتی و دولتی است و ملکیت اعتباری برای خداوند متعال و ولیّ منصوب از طرف او قرار داده نشده و فقط اولویت در تصرف آنها برای خدا و ولیّ امر منصوب اوست.

احتمال دوم، اینکه ملکیت اعتباری این اموال برای جایگاه امامت و رهبری حکومت قرار داده شده است؛ یعنی جایگاه امامت حیثیت تقییدیه است و این اموال ملک شخص رسول خدا (ص) و ائمه (ع) نیست.

احتمال اول را امام خمینی مطرح کرد و برگزید و احتمال دوم را شاگرد او آیت الله منتظری به نقل از کتاب ذخائر الامّه مطرح کرده است.

۱. وسائل الشیعه، باب ۱ از ابواب انفال، ج ۶، ص ۳۶۶، ح ۱؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۵۳۹.

اینک ادله‌ی هر یک از این دو نظر را بررسی می‌کنیم:

احتمال اول: برای این احتمال به دو وجه می‌توان استدلال کرد:

وجه اول: از سخنان امام خمینی در کتاب بیع چنین استفاده می‌شود که وحدت سیاق در آیه و جوب خمس و آیه انفال مقتضی آن است که اختصاص مذکور برای خداوند و رسول و ذی القربی نسبت به خمس غنائم و انفال در هر دو آیه یکسان است. ظاهر «لام» مذکور در آیه خمس برای هر سه گروه، یک معنای واحد است، این وحدت در آیه انفال به صورت روشن‌تر بیان شده است؛ زیرا لفظ «لام» فقط یک بار در آیه انفال برای خداوند و رسول آمده است: «قل الانفال لله و الرسول^۲»؛ پس هر معنایی که از «لام» اختصاص در مورد خداوند اراده شده، در مورد رسول (ص) و امام (ع) نیز اراده شده است.

در معنای «لام» سه احتمال وجود دارد:

«ملکیت اعتباری»، «ملکیت تکوینی»، «اولویت در تصرف».

«ملکیت اعتباری»: لحاظ این نوع ملکیت در مورد خداوند صحیح نیست، عقلاء این گونه ملکیت را برای خدا اعتبار نکرده‌اند به گونه‌ای که اگر رسول خدا (ص) و کیل در فروش آن شود از ملکیت خداوند خارج شده و بهای آن به ملکیت خداوند در خواهد آمد.

ملکیت تکوینی: ملکیت تکوینی نیز در مثل این دو آیه که در مقام بیان حکم فقهی‌اند صحیح نیست. آیه خمس، $\frac{1}{5}$ غنیمت‌ها را برای خداوند و رسول خدا (ص) می‌داند و معنای آیه آن است که $\frac{4}{5}$ باقی آن برای خود غنیمت‌گیرندگان است و روشن است که مجالی برای تفصیل مذکور در ملکیت تکوینی خداوند وجود ندارد و از طرفی آیه انفال در جواب مردم است که انفال را می‌خواستند و بیان ملکیت تکوینی خداوند جواب این درخواست ایشان نیست.

۲. انفال، آیه ۱۰.

اولویت در تصرف: اراده این معنی از «لام» در دو آیه مذکور هیچ اشکالی به وجود نمی آورد و خداوند به این معنا در خمس و یا انفال نسبت به دیگران اولی به تصرف است. وقتی اولویت برای خداوند باشد پس برای رسول خدا(ص) و امام(ع) نیز همان اولویت ثابت می گردد؛ زیرا اگر «لام» در مورد رسول(ص) و امام(ع) بر ملکیت اعتباری حمل شود موجب تفکیک در معنای «لام» می شود و این مطلب خلاف ظاهر آیه است.

نکته دیگر اینکه اگر معتقد به ملکیت اعتباری ولی امر باشیم لازمه اش آن است که پس از فوت او، اموال مذکور همانندباقی اموال شخصی اش به ارث برسد در حالی که هیچ شکی وجود ندارد که این اموال به ارث نمی رسند و فقط به ولی امر و امام بعدی منتقل می گردد. در روایت ابي علی راشد آمده است:

قلت لأبي الحسن الثالث(ع): إِنَّا نَوْتِي بالشيء فيقال: هذا كان لأبي جعفر(ع) عندنا فكيف نصنع؟ فقال: ما كان لأبي بسبب الإمامة فهو لي، وما كان غير ذلك فهو ميراث علي كتاب الله و سنة نبيه؛^۳

به امام هادی(ع) گفتم: «اموالی برای ما می آورند و می گویند برای امام جواد(ع) بوده است، با آن چه کنیم؟ امام فرمود: هر آنچه به سبب امامت برای پدرم بوده است، برای من است و هر چه غیر از آن باشد میراث است و براساس کتاب خدا و سنت رسول خدا(ص) تقسیم می شود».

براساس این حدیث، احتمال ملکیت شخصی ولی امر بر اموال مذکور مردود است. پس حق آن است که خداوند ولی اصیل و به حق این اموال است و رسول خدا(ص) نیز از طرف او و پس از رسول خدا(ص)، امام(ع) ولی اموال مذکور خواهد بود.^۴

۳. وسائل الشیعه، باب ۲ از ابواب انفال، ج ۶، ص ۳۷۴، ح ۶.

۴. کتاب بیع، ج ۲، ص ۴۹۲-۴۹۶.

در پاسخ این استدلال می توان گفت :

اولاً: اولویتی که برای رسول خدا(ص) و امام(ع) ثابت شده به معنای آن است که ایشان حق دارند در این اموال تصرف کرده و در هر مصلحتی که مناسب دیدند به مصرف برسانند و این معنی از اولویت همانند ملکیت اعتباری نسبت به خداوند معقول نیست؛ زیرا همان گونه که امام خمینی(ره) در مورد ملکیت اعتباری خداوند گفته اند این فرض بی معناست که خداوند، رسول خود را وکیل قرار دهد تا اموالی را که خداوند در آنها اولویت تصرف دارد، بفروشد و این اموال از اولویت تصرف خداوند خارج شده و بهای آن اموال به جای آنها قرار گیرد. اضافه بر این، خداوند به صورت مباشر در هیچ یک از این اموال تصرف نمی کند در حالی که معنای ولایت امر در این اموال آن است که ولی به صورت مباشر، اولویت تصرف در این اموال داشته باشد.

پس هیچ راهی برای تصور این معنی از اولویت تصرف در مورد خداوند وجود ندارد و بدون شک تفکیک در معنای «لام» نسبت به خداوند و رسول خدا(ص) ایجاد خواهد شد و این کاملاً خلاف ظاهر است، به خصوص در آیه انفال که فقط یک «لام» در آن آمده است. بنابراین، اولویت تصرف با ملکیت اعتباری، در لزوم تفکیک در معنای «لام» مشترك است.

ثانیاً: برای حل مشکل لزوم تفکیک در معنای «لام» باید گفت:

خداوند در این دو آیه، جایگاه رسول(ص) و ولی امر را با بزرگی یاد کرده است و از آن رو حق اختصاص یاد شده را به ایشان عطا کرده است که ایشان به امر خداوند در این مقام نصب شده اند و هیچ عملی را انجام نمی دهند مگر آنکه خدا آن را اراده کرده باشد.

با توجه به این مطلب، ذکر خداوند در این دو آیه به هیچ وجه، مشکلی را پدید نمی آورد. نکته عمده، توجه به مقتضای ظاهر و یا نص ادله است و از آن رو که ظاهر ادله آن است که ولی امر، مالک این اموال است، پس باید به ظاهر این ادله

عمل کرد و هیچ محذوری وجود ندارد.

گفته شده که اراده ملکیت شخصی از آیات، مستلزم آن است که این اموال بعد از فوت ولی به ارث برسد، همانگونه که در باقی اموال شخصی ولی امر چنین است و این مطلب مخالف نص و فتوا است.

این استلزامی که مطرح شده در واقع مقتضای عمومات و اطلاقاتی است که در ادله ارث آمده است. ولی این ادله نیز مانند سایر عمومات و اطلاقات با نص مذکور و فتوهای مسلم، قابل تخصیص و تقیید است. از طرفی شاید بتوان ادعا کرد که این عمومات و اطلاقات، شامل همه اموال ولی امر نمی شود؛ زیرا اگر چه اموال مذکور، ملک شخصی ولی امر است، اما از آن رو ملک وی قرار گرفته که امام و ولی امر است و می بایست دست او برای اداره امور امت باز باشد و مقتضای اعتبار عقلا در مورد این اموال آن است که ولی امر در هر زمان که بخواهد بتواند از آنها برای مصالحی که در نظر گرفته است، استفاده کند.

وجه دوم: استدلال دوم از کلام امام خمینی (ره) در مبحث سهم خمس سادات برداشت می شود که آن را با توضیحی بیان می کنیم:

در وسائل الشیعه از سید مرتضی در رساله محکم و متشابه به نقل از تفسیر نعمانی از علی (ع) آمده است:

و أما ما جاء في القرآن من ذكر معاش الخلق و أسبابها فقد أعلمنا سبحانه ذلك من خمسة أوجه: وجه الأمانة، ووجه العمارة، ووجه الاجارة، ووجه التجارة، ووجه الصدقات. فأما وجه الإمارة فقله: «واعلموا أنما غنمتم من شيء فان لله خمسة وللرسول ولذي القربى والیتامى والمساكين» فجعل لله خمس الغنائم، والخمس يخرج من أربعة وجوه ... فذكر ما فيه الخمس و تقسيمه و أن الرسول أو الامام يعطى الاصناف الثلاثة قدر كفايتهم فقال: فهو يعطيهم على قدر كفايتهم، فإن فضل شيء، فهو له، و ان نقص عنهم و لم

يكفهم ائمه لهم من عنده، كما صار له الفضل كذلك يلزمه التقصان، ثم آنَّ للفتائم بأمور المسلمين بعد ذلك الانفال التي كانت لرسول الله (ص)، قال الله عزَّوجلَّ: «يستلونك عن الانفال قل الانفال لله و الرسول» و ائما سالوا الانفال ليأخذوها لأنفسهم فاجابهم الله بما تقدم ذكره؛

خداوند سبحان ما را از آنچه پيرامون راه ها و اسباب معيشت مردم در قرآن آمده است، به پنج وجه مطلع کرده است: وجه امارت، وجه عمارت و آباداني، وجه اجاره، وجه تجارت، وجه صدقات. در مورد وجه امارت آمده است: «واعلموا ائما غنمتم من شيء فان لله خمسة و للرسول و لذوي القربى و اليتامى و المساكين»^۵.

خمس غنائم برای خداوند قرار داده شده است و خمس از چهار وجه استخراج می شود... رسول خدا(ص) یا امام به گروه های سه گانه مذکور در آیه به میزان کفایت ایشان از خمس می دهند، اگر مبلغی از خمس باقی ماند برای خود اوست و اگر از میزان احتیاج آنها کمتر باشد و آنها را کفایت نکند از نزد خود باقی احتیاج های آنها را برطرف می کند. پس همانگونه که باقی مانده خمس پس از رفع احتیاجات آنان برای امام است، تکمیل نواقص احتیاجات آنان نیز بر عهده امام است.

شخصی که سرپرستی امور مسلمین را بر عهده دارد می تواند پس از خمس از انفالی که برای رسول خدا(ص) است، استفاده کند. خداوند فرموده است: «يستلونك عن الانفال قل الانفال لله و الرسول...»^۶، مردم انفال را برای خود درخواست کردند و خداوند با آنچه گفته شد، جواب آنان را داد^۷.

۵. انفال، آیه ۴۱.

۶. همان، آیه ۱.

۷. وسائل الشیعه، باب ۲ از ابواب ما يجب فيه الخمس، ج ۶، ص ۳۴۱، حدیث ۱۲، و باب ۱ از ابواب قسمة الخمس، ج ۶، ص ۳۵۹، حدیث ۹، و باب ۳، ص ۳۶۴، حدیث ۲، و باب ۱ از ابواب الانفال، ج ۶، ص ۳۷۰، حدیث ۱۹.

آنچه از این حدیث استفاده می شود آن است که خمس و همچنین انفال به قرینه عطف آن به خمس، بودجه حکومت و ولایت بوده و اختیار آنها به دست ولی امر است تا نیازهای گوناگون دولت اسلامی را با آنها برطرف کند. قرارداد خمس و انفال برای اداره حکومت، اقتضا دارد که فقط برای رفع نیازهای حکومت اسلامی باشند، به همین جهت در مورد سهم سادات در حدیث مذکور گفته شد:

ولی امر به مقدار نیازشان از خمس به آنها می دهد و اگر چیزی از خمس باقی ماند برای امام است و اگر خمس، از میزان احتیاج آنها کمتر باشد و آنها را کفایت نکند از نزد خود، بقیه احتیاج های آنها را برطرف می کند. بنابراین همانگونه که باقی مانده خمس پس از رفع احتیاجات آنان برای امام است، تکمیل نواقص احتیاجات آنان نیز بر عهده امام است.

پس حدیث به روشنی بیان می کند که خمس و انفال وجه ولایت است و در ملک شخصی ولی امر داخل نمی شوند، بلکه وی برای اداره حکومت اسلامی از آنها استفاده می کند. حکم مذکور در مورد خمس و انفال، اموال دیگری را که در اختیار ولایت ولی امر است نیز شامل می شود.^۸ این استدلال نیز جای بحث و مناقشه دارد:

۱. سند حدیث مذکور در آخر فائده دوم از وسائل الشیعه چنین بیان شده است:

محمد بن ابراهیم بن جعفر النعمانی، عن أحمد بن محمد بن سعید بن عقدة قال: حدثنا أحمد بن يوسف بن يعقوب الجعفي، عن إسماعيل بن مهران، عن الحسن بن علی بن أبي حمزة، عن أبيه، عن اسماعيل بن جابر، عن إبي عبدالله(ع).^۹

۸. امام خمینی، کتاب بیع، ج ۲، ص ۴۹۱.

۹. خاتمه الوسائل، ص ۱۴۴، طریق ۵۲، چاپ آل البيت (ع).

همین سند در کتاب بحار الانوار به نقل از کتاب تفسیر نعمانی در باب روایات منقول از امیرالمؤمنین (ع) آمده است.^{۱۰}

اگر چه اکثر رجال این سند ثقه هستند، اما احمد بن یوسف بن یعقوب الجعفی مجهول است و حسن بن علی بن ابی حمزه ضعیف است و در مورد ضعف پدرش نیز در کتب رجالی مطالبی گفته شده است، پس سند حدیث غیر معتبر است.

۲- صرف اضافه اموال به حکومت (وجه الامارة)، دلیل بر آن نیست که این اموال ملک هیچ کس نباشد، بلکه این اموال در دست ولی امر است برای رفع نیازهای حکومت و شاید اضافه شدن «وجه» به «اماره» برای اشاره به این نکته باشد که منشأ تحقق این اموال و سپردن آنها به دست ولی امر، فقط ولایت است. اما پس از اینکه این اموال در دست ولی امر قرار گرفت، هیچ مانعی ندارد که ملک وی شود؛ چنانچه اموال «وجه عمارت» و «وجه اجارة» و «وجه تجارة» نیز اینگونه است؛ یعنی همانطور که هریک از این سه وجه موجب ملکیت عامر و موجر و تاجر می شود، ولایت نیز موجب ملکیت شخصی ولی امر بر این اموال می شود. در ادامه حدیث مذکور آمده است:

و أما وجه العمارة فقولہ تعالی: «هو ائتساکم من الارض و استعمرکم فیها» فاعلمنا سبحانه أنه قد أمرهم بالعمارة لیکون ذلك سبباً لمعایشهم بما یخرج من الارض من الحبّ و الثمرات و ما شاکل ذلك مما جعله الله معایش للخلق. و أما وجه التجارة فقولہ تعالی: «یا ایها الذین آمنوا إذا تدایتتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه ...» فعرّفهم سبحانه کیف یشترون المتاع فی السفر و الحضر و کیف یسخرون إذا یتّجرون إذ - نسخة البحار - کان ذلك من أسباب المعایش. و أما وجه الاجارة فقولہ عزّوجلّ «نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی

۱۰. بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۴۷.

الحیوة الدنيا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضاً سخریاً و رحمت ربك خیر مما یجمعون» فاخبرنا سبحانه انّ الاجارة احد معایش الخلق، إذ خالف بحكمته بین همهم و إرادتهم و سائر حالاتهم و جعل ذلك قواماً لمعایش الخلق و هو الرجل یتأجر الرجل فی ضیعتہ [صنعتہ] و أعماله و أحكامه و تصرفاته و أملاکه ... و اما وجه الصدقات فإنما هی لا قوام لیس لهم فی الامارة نصیب ولا فی العمارة حظّ ولا فی التجارة مال و لا فی الاجارة معرفة و قدرة، ففرض الله فی اموال الاغنیاء ما یقوتهم و یقوم بأودهم ... ؛ اما وجه عمارت و آبادانی، در سخن خداوند اینگونه بیان شده است: «هو انشاکم من الارض و استعممکم فیها»^{۱۱} خداوند شما را از زمین بیافرید و برای عمارت و آباد ساختن آن برگماشت، خداوند متعال به آبادانی امر کرده است تا سبب معیشت مردم به واسطه آنچه از زمین می روید مانند حبوبات و میوه ها و مانند آنها، فراهم شود.

اما وجه تجارت، در سخن خداوند اینگونه بیان شده است: «یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه»^{۱۲} ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که بدهی مدت داری (به سبب وام یا داد و ستد) به یکدیگر پیدا کردید آن را بنویسید. در اینجا چگونگی خرید و فروش کالا را در سفر و حضر که از اسباب زندگی مردم است به آنان آموخته است. اما وجه اجاره، در سخن خداوند اینگونه بیان شده است:

«نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنيا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضاً سخریاً و رحمت ربك خیر مما یجمعون»^{۱۳} ؛ ما

۱۱. هود، آیه ۶۱.

۱۲. بقره، آیه ۲۸۲.

۱۳. زخرف، آیه ۳۲.

معیشت آنها را در حیات دنیا میانشان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را به خدمت بگیرند و رحمت خدا از آنچه جمع می کنند بسیار بهتر است». خداوند به ما خبر داده است که اجاره یکی از راه های معیشت مردم است، خداوند با حکمت خود بین همت ها، اراده ها و سایر حالت های مردم اختلاف انداخته و آن را سبب تقویت و قوام زندگی مردم قرار داده است. فردی دیگری را در املاک و اموال و کارهای خود به خدمت می گیرد ...

اما وجه صدقات، برای کسانی است که از حکومت نصیبی و از آبادانی بهره ای و برای تجارت مالی و برای اجاره شناختی و قدرتی ندارند. لذا خداوند سهمی را در اموال ثروتمندان برای آنها واجب کرده است تا قوت آنها فراهم آید و زندگی شان قوام یابد». ۱۴

با تأمل در فقرات این حدیث به روشنی معلوم می شود که امام در مقام شمارش سبب هایی است که زندگی مردم را سامان می بخشد و باعث تولید مال برای فرد می شود و حضرت در مقام نفی ملکیت اموالی که از این راه ها در اختیارشان قرار می گیرد، نیست. پس در حدیث هیچ دلالتی بر نفی ملکیت ولیّ امر نسبت به آنچه در اختیار اوست، وجود ندارد بلکه وحدت سیاق، اقتضای مالکیت ولیّ امر را دارد.

پس هر دو استدلالی که بیان شد کامل نبوده و می بایست به مقتضای ادله ای که دلالت روشنی بر ملکیت دارند، عمل شود.

۱۴. وسائل الشیعه، باب ۳ از ابواب مزارعه، ج ۱۳، ص ۱۹۵، حدیث ۱۰ و ذیل آن و باب ۱ از ابواب مقدمات تجارت، ج ۱۷، ص ۴، حدیث ۷ و باب ۲ از ابواب اجاره، ج ۱۳، ص ۲۴۴، حدیث ۳، و باب ۱ از ابواب مستحقین زکاة، ج ۶، ص ۱۴۶، حدیث ۸، بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۴۷-۴۸.

احتمال دوم: بنابراین نظریه، مسلم است که اموال ذکر شده مانند خمس و انفال، در شریعت، ملک شمرده شده است، ولی مالک آنها شخص رسول خدا(ص) و امام(ع) نیست، بلکه اموالی عمومی اند و مقام امامت و حکومت، مالک آنهاست. حیثیت جایگاه ولایت امر، حیثیت تعلیلی نیست که شخص ولی امر مالک این اموال باشد و منصب امامت و ولایت علت مالکیت او بر این اموال باشد، بلکه حیثیت تقییدی است؛ یعنی چون بر فردی عنوان ولی امر و امام، صدق می‌کند این اموال در ملکیت او قرار می‌گیرد. به همین علت، انفال اموالی زاید بر اموال شخصی امام شمرده شده است. این اموال، عمومی و مشترک بین افراد است. در هر صورت، انفال به صورت ذاتی برای خداوند است و به واسطه جعل خداوند برای منصب پیامبر(ص) و امام(ع) است و نه شخصشان. پس جایگاه امامت، حیثیت تعلیلی برای مالکیت شخص امام نیست، بلکه حیثیت تقییدی است و مالکیت برای خود نفس مقام امامت است، همان گونه که اموال عمومی، ملک دولت و حکومت است. پس این اموال برای امام است از آن جهت که امام است و آنها را در مصالح امامت و امت و اداره امور مردم مصرف می‌کند و ملک شخص امام نیست.^{۱۵}

نویسنده در موارد متعددی از کتاب خمس به این مطلب اشاره کرده است، از جمله:

- ۱- در ابتدای کتاب در شرح متن «قد جعلها الله تعالى لمحمد(ص)»^{۱۶}.
- ۲- در بحث تعلق خمس به معادن در ذیل مسأله هشتم و در آنجا همچنین این نظر را تقویت کرده که معادن از انفال است^{۱۷}.

۱۵. آیت الله منتظری، کتاب خمس، ص ۳۳۰-۳۳۱.

۱۶. همان، ص ۱۱-۱۳.

۱۷. همان، ص ۶۱.

۳- در بحث از تقسیم خمس در ذیل مسأله اول از این فصل و به نقل از کتاب «ذخائر الامة»^{۱۸}.

۴- در اواخر کتاب در فصل انفال^{۱۹}.

اگر چه ایشان در موارد متعدد بیان کرده که این اموال، ملک حکومت یا امامت و یا امارت است و اینکه حیثیت این عناوین فقط تقيیدی است، اما تصریح ایشان به اینکه این عناوین بر رسول خدا(ص) و ائمه معصومین(ع) تطبیق دارد و اینکه این اموال ملک امام است از آن جهت که امام است دلالت می کند که مالک این اموال، شخص امام است از آن جهت که امام است و گرنه نفس عنوان های مذکور فقط مبدأ وصف شخص به حاکم و امیر و امام است. روشن است که مبدأ این اوصاف، چه مصدر باشد و چه اسم مصدر با موصوف خود متفاوت است و بدون شک نسبت به ذات و شخص امام «به شرط لا» است. پس مالک، امام است اما نه به عنوان شخص بلکه به عنوان امام.

بر اساس این تحلیل، بعید نیست ادعا کنیم که ایشان نیز قائل به همان معنایی است که ما از ادله استظهار کردیم؛ زیرا اعتراف دارد که این اموال، مالکی دارد اما نپذیرفته است که مالک آنها شخص باشد، هر چند آن شخص، امام یا رسول باشد، بلکه این اموال، ملک منصب امامت و ولایت امر است. پس سخنی بیش از آنچه ما بیان کردیم، نگفته است؛ جز اینکه حیثیت منصب جایگاه امامت را تقيیدی می داند تا این اموال ملک شخص قرار نگیرد و این نیز افزون بر سخن ما نیست، بلکه در حقیقت نظر ما نیز همین است.

با این همه، بعضی از ادله ایشان بر معنای مطرح شده تطبیق ندارد، این ادله را

بررسی می کنیم:

۱۸. همان، ص ۲۶۲-۲۶۷.

۱۹. همان، ص ۳۲۹-۳۳۱.

۱- روایت ابی علی بن راشد که امام(ع) فرمودند: «هر آنچه که به سبب امامت برای پدرم بوده است. برای من است». عبارت «به سبب امامت»، دلیل است که منصب امامت، دخیل در این ملکیت است و اموال مذکور ملک شخصی نیست. این دلالت، روشن و واضح است.^{۲۰}

۲- صدر روایت «محکم و متشابه» منقول از تفسیر نعمانی که امام(ع) خمس را از اموال «وجه امارت» دانستند، دلالت می‌کند که «امارت» حیثیت تقییدی است که در مالک خمس معتبر است.^{۲۱}

در گذشته دلالت این روایت را انکار کردیم؛ زیرا اولاً در روایت، وجه عمارت و تجارت و اجاره نیز ذکر شده است و معلوم است که اموال در این سه مورد، اموال شخصی است، پس بدون شک اموال حکومت نیز چنین خواهد بود. ثانیاً سند روایت غیر معتبر است.

۳- در همین روایت محکم و متشابه، پس از آنکه نصف خمس را برای امام می‌داند، می‌گوید:

ثم ان للقاتم بامور المسلمین بعد ذلك الانفال التي كانت لرسول الله(ص) ...؛

انفال که برای رسول خدا(ص) بود برای کسی است که اداره امور مسلمین را بر عهده دارد.

ظاهر حدیث آن است که انفال از آن جهت ملک ولی امر است که او اداره امور

مسلمین را بر عهده دارد، پس ملک منصب امامت است.^{۲۲}

دلالت این حدیث تمام، ولی سند آن ضعیف است.

۴- وی در استدلال دیگری می‌گوید:

۲۰. همان، ص ۱۲.

۲۱. کتاب خمس، ص ۱۲ و ۲۶۳.

۲۲. همان، ص ۳۳۱.

انفال در نظر عرف و عقلا در همه زمان ها و مکان ها جزو املاک عمومی بوده که به همه مردم تعلق دارد و در مصالح عمومی مصرف می شود. شریعت اسلامی نیز این روش عرف و عقلا را تنفیذ کرده است، البته اختیار آنها را به دست امام معصوم عادل سپرده است که هیچ کس را اگر چه از نزدیکترین خواصش باشد، بی جهت بر دیگران ترجیح نمی دهد.^{۲۳}

این همان دلیلی است که گفتیم بر مدعای ایشان تطبیق نمی کند؛ زیرا براساس آن، شخص امام(ع) حتی به عنوان امام هم مالک انفال نخواهد بود؛ چون نزد عقلا، امام فقط اختیاردار انفال است نه مالک آن. در حالی که خود ایشان بارها تصریح کرده که امام در جایگاه امامت، مالک انفال و خمس و... است. گذشت که مقتضای ادله شرعی، مالکیت امام و ولیّ امر بر بیشتر اموال عمومی است و همین نکته تفاوت اصلی میان روش عرفی و شرع اسلام است. دلیل این مطلب نیز ادله زیادی است که بر مالکیت رسول خدا(ص) و امام(ع) بر این اموال دلالت دارد.

در تأیید احتمال دوم می توان به ادله ای استناد کرد که این اموال را برای ائمه معصومین(ع) می داند، در بیشتر این ادله عناوین «والی»، «رسول» و «امام» آمده است، مانند صحیفه حفص ابن بختری که از امام صادق(ع) در مورد انفال نقل شده است:

قال(ع): الانفال مالم یوجف علیه بخیل ولا رکاب او قوم صالحوا او قوم اعطوا بادیهم، و کل ارض خریة و بطون الاودیة فهو لرسول الله(ص) و هو للامام من بعده یضعه حیث یشاء.^{۲۴}

در روایت حماد بن عیسی در مورد صفوالمال خمس و انفال آمده که امام(ع) فرمود: «الانفال الی الوالی؛ انفال به والی می رسد». صحیحه محمد بن مسلم و غیر

۲۳. همان، ص ۱۲-۱۳.

۲۴. وسائل الشیعه، باب ۱ از ابواب انفال، ج ۶، ص ۳۴۶ و ۳۶۵، حدیث ۱ و ۴ و ۱۲.

آن نیز دلالت بر همین معنا دارد. ^{۲۵} صحیححه معاویه بن وهب نیز در مورد خمس و غنیمت جنگی که بدون جنگ و خونریزی به دست آمده است، چنین دلالتی دارد:

قلت لأبي عبد الله (ع): السرية يبعثها الامام فيصيبون غنائم كيف يقسم؟
 قال: ان قاتلوا عليها مع أمير أمره الامام عليهم أخرج منها الخمس لله و
 للرسول و قسم بينهم أربعة أخماس، و إن لم يكونوا قاتلوا عليها المشركين
 كان كل ما غنموا للامام يجعله حيث أحب؛ ^{۲۶}

به امام صادق (ع) گفتم: امام (ع) سپاهی را می فرستد و آنها غنائمی را به دست آورده اند، چگونه باید تقسیم شود؟ فرمود: اگر تحت فرمان امیری که امام بر آنها گمارده است جنگیده و غنائم را به دست آورده اند، خمس آن را برای خداوند و رسول (ص) جدا کرده و باقی را بین خود تقسیم می کنند و اگر برای به دست آوردن آن، جنگی با مشرکین نکرده اند، همه آن غنیمت ها برای امام (ع) است و هر جا که مصلحت می داند آن را مصرف کند.
 در این روایت، خمس برای رسول خدا (ص) و غنیمت برای امام (ع) قرار داده شده است.

در صحیححه احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا (ع) در مورد خمس آمده است: از امام (ع) در باره این آیه: «واعلموا أنّما غنمتم من شيء فإن لله خمسه و للرسول ولذي القربى ...» ^{۲۷} سؤال شد که آنچه در آیه به خداوند اختصاص داده شده برای چه کسی است؟ فرمود:

لرسول الله (ص)، و ما كان لرسول (ص) فهو للامام، فقيل له: أفرأيت ان كان صنف

۲۵. وسائل الشیعه، باب ۱ از ابواب انفال، ج ۶، ص ۳۶۴ و ۳۶۵، حدیث ۱ و ۴ و ۱۲ و ...

۲۶. وسائل الشیعه، باب ۴۱ از ابواب جهاد العدو، ج ۱۱، ص ۸۴، حدیث ۱؛ کافی، ج ۵، ص ۴۳.

۲۷. انفال، آیه ۴۱.

من الاصناف اكثر وصنف اقل ما يصنع به؟ قال: ذاك الى الامام، اذ ايت رسول الله (ص) كيف يصنع؟ اليس انما كان يعطي علي ما يري؟ فكذلك الامام؛^{۲۸}

برای رسول خدا (ص) است و آنچه برای رسول خدا (ص) است برای امام (ع) می باشد. گفته شد: اگر یک صنف از اصناف مذکور در آیه بیشتر و صنف دیگر، کمتر باشد چگونه می شود؟ فرمود: آن در اختیار امام (ع) است. می دانید آیا رسول خدا (ص) چه می کردند؟ آیا اینگونه نبود که براساس آنچه صلاح می دیدند آن را عطا می کردند؟ امام نیز به همان شیوه عمل می کند.

روایات فراوانی در مورد اموالی که از آن ولی امر است وجود دارد و در آنها عنوان مالک برای رسول یا امام و یا والی قرار داده شده است و از این تعابیر اینگونه فهمیده می شود که این عنوان ها در مرتب شدن حکم مالکیت دخیل هستند. نتیجه این روایات آن است که مالکیت این اموال فقط برای امام به عنوان امام است. می توان به ذیل خبر حماد بن عیسی از عبد صالح - امام کاظم (ع) - نیز استدلال کرد که فرمود:

وليس في مال الخمس زكاة، لان فقراء الناس جعل ارزاقهم في اموال الناس على ثمانية اسهم، فلم يبق منهم احد، و جعل للفقراء قرابة الرسول (ص) نصف الخمس فاغناهم به عن صدقات الناس و صدقات النبي (ص) و ولي الامر، فلم يبق فقير من فقراء الناس و لم يبق فقير من فقراء قرابة رسول الله (ص) إلا و قد استغنى، فلا فقير، ولذلك لم يكن على مال النبي (ص) و والي زكاة؛ لأنه لم يبق فقير محتاج...^{۲۹}

در مال خمس، زکات نیست؛ زیرا روزی فقراى مردم در اموال مردم بر هشت سهم قرار داده شده است، پس حتى یک فقير نیز باقى نمى ماند. و برای فقيران خويشان پيامبر (ص) نصف خمس قرار داده شده است که آنها را

۲۸ وسائل الشيعه، باب ۲ از ابواب خمس، ج ۶، ص ۳۶۲، ح ۱ و ۲.

۲۹. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۴۲-۵۴۳.

از صدقات مردم و رسول (ص) و ولی امر بی نیاز می کند. پس هیچ فقیری از فقرای مردم و فقرای نزدیکان پیامبر باقی نمی ماند، مگر اینکه بی نیاز می گردد و به همین سبب به مال رسول و والی، زکات تعلق نمی گیرد؛ زیرا هیچ فقیر محتاجی باقی نمی ماند.

در این حدیث از مال خمس که برای رسول خدا (ص) و والی است به «مال النبی و الوالی» تعبیر شده است که به دو امر دلالت دارد:

- ۱- خمس از اموال ایشان است.
- ۲- نبی و والی، مالک آن هستند و این تعبیر ظهور در آن دارد که منصب ولایت در این مالکیت، معتبر است و مطلوب ما همین بود.

ایشان پس از بیان اینکه امام (ع) به عنوان امام مالک می باشد، گفته است: از نتایج این حکم آن است که آنچه امام (ع) در جایگاه امامت از خمس و انفال در اختیار دارد پس از او به امام بعدی منتقل می شود نه به وارث او؛ همانگونه که در روایت ابی علی راشد- بر خلاف آنچه در شرایع و جواهر الکلام آمده- بر این معنا تصریح شده است.^{۳۰}

از آنچه در ذیل سخنان امام خمینی (ره) بیان کردیم، فهمیده می شود که متفرع کردن این نتیجه بر این بحث، بنابر شمول ادله ارث نسبت به همه اموال شخصی حتی اموالی است که هدف مشروع اختصاصی آنها استفاده از آنها در اهداف عمومی است، و گرنه اگر ادله ارث از این گونه اموال منصرف باشد، استنتاج این فرع ناتمام است؛ زیرا این گونه اموال حتی اگر شخصی باشد نیز از محدوده ادله ارث خارج است. علاوه بر این، استنتاج مذکور اگر هم پذیرفته شود، تعبیر دیگری از اقتضای اطلاق ادله ارث است و گرنه فتوا و روایاتی که به آنها عمل می شود موجب تقیید مطلقات ادله ارث در این خصوص است.

۳۰. کتاب خمس، ص ۱۳؛ جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۸۷ و ۸۸.